



| ۹ |

شخصیت شناسی جابر بن عبد الله انصاری
دکتر مهدی موری
علمی-پژوهشی
فصلنامهٔ تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال نوزدهم، شماره ۷۶ «ویژه پژوهش‌های حدیثی»، پاییز ۱۴۰۱، ص ۳۱-۹

شخصیت شناسی جابر بن عبد الله انصاری

دکتر مهدی موری^۱

چکیده:

یکی از شخصیت‌های استثنایی در میان صحابه پیامبر ﷺ، جابر بن عبد الله انصاری است که در تاریخ صدر اسلام از نقش و جایگاه بالایی برخوردار بود. منابع تاریخی این صحابی عظیم الشان را جزء اولین ساکنین مدینه معرفی می‌کنند که در دوران نوجوانی به همراه پدر خویش قبل از هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه اسلام آوردند. جابر پس از شهادت پدرش در نبرد احد، در بیشتر غزوات پیامبر ﷺ شرکت نمود و بسیاری از وقایع و رخدادهای پیش آمده را ثبت و ضبط نمود. سیره نگاران نام وی را جزو اولین کسانی معرفی می‌نمایند که به دفاع از حقانیت و جایگاه والای امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام اقدام نموده و نقش موثری در بیان فضائل و معرفی ایشان بعنوان امام برق در زمان امامت شان در قالب نقل روایات مهم از قبیل حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و... داشته است. شخصیت علمی و اخلاقی جابر بگونه ایست که اکثر مورخان و محدثان فرق اسلامی او را مکث در حدیث و حافظ سنت نبوی دانسته و وی را فردی مورد وثوق معرفی می‌نمایند. این ویژگی سبب گردید تا برای آشنایی با عملکرد و معرفی این صحابی عظیم الشان به میزان توان پژوهشی به شیوه کتابخانه‌ای انجام دهیم و زوایایی ناگفته از زندگی ایشان را برای مخاطبین ارائه نماییم.

کلیدواژه: شخصیت، انصاری، عبد الله بن محمد، صحابه، تاریخ اسلام

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه و دانشجویی دکتری تاریخ تمدن اسلامی



زیست‌نامه

حدود پانزده سال قبل از هجرت پیامبر ﷺ، کودکی از قبیله خزرج در شهر مدینه متولد شد و نامش را جابر نهادند. سیره نویسان، سلسله نسب وی را اینگونه نوشتند: جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام بن کعب بن غنم بن سلمة. برای جابر بن عبد الله، سه کنیه ذکر کرده‌اند: ابو عبد الله، ابو عبد الرحمن و ابو محمد و در بین این کنیه‌ها، ابو عبد الله معروف تر بود. اما پدر جابر، عبد الله بن عمرو، یکی از نخستین ساکنان شهر مدینه بود که قبل از هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه به دین اسلام مشرف شد و در محل عقبه اولی با پیامبر ﷺ بیعت نمود و جزء نقابی دوازده گانه و جزو هفتاد نفری می‌باشد که در منی با حضرت بیعت کردند و چون به مدینه بازگشتند، زمینه هجرت حضرت را در مدینه فراهم آوردند و پس از ورود پیامبر ﷺ به مدینه، در راه تبلیغ اسلام کوشش کردند. ابن کثیر دمشقی از عبد الله، پدر جابر حکایت می‌کند که رسول الله ﷺ درباره ایشان فرمود: خداوند به شما انصار پاداش خیر دهد؛ به ویژه آل عمرو بن حرام (خاندان جابر) که جزء خزرجیان بودند و سعد بن عباده (جامع المسانید، ج ۲۴، ص ۳۵۹). عبد الله در غزوه بدر حضوری پرشور داشت و هنگامی که لشکرگاه اسلام را دید، نزد پیامبر ﷺ آمد و انتخاب این محل را به فال نیک و نشانه پیروزی اسلام گرفت (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۷). واقعی و ابن ابی الحدید درباره حضور عبد الله در جنگ اُحد می‌نویسنند: چند روز پیش از غزوه اُحد، عبد الله پدر جابر یکی از شهدای غزوه بدر به نام «مبشر بن عبد المنذر» را در عالم رؤیا دید که به او گفت: چند روز بعد به سوی ما خواهی آمد. عبد الله پرسید: جایگاه تو کجاست؟ گفت: هرجای بهشت بخواهیم، منزل می‌کنیم. عبد الله پرسید: مگر تو در بدر شهید نشدم؟ گفت: آری، سپس زنده شدم. وقتی عبد الله این رؤیا را برای پیامبر ﷺ نقل کرد، حضرت فرمود: این مژده شهادت برای توست. شاید همین رؤیا سبب آمادگی بیشتر عبد الله شده بود؛ زیرا در شبی که فردای آن غزوه اُحد رخ داد، به فرزندش جابر وصیت کرد: «امیدوارم فردا در زمرة اولین گروه شهدا باشم. تو را درباره نیکی به خواهانست سفارش می‌کنم.» همچنین از جابر روایت شده است: وقتی غزوه اُحد پیش آمد، پدرم مرا فراخواند



و گفت: من خودم را جزو اولین شهدای لشکر پیامبر ﷺ می‌بینم. من پس از پیامبر ﷺ، کسی را گرامی تراز توباقی نمی‌گذارم. بدھکاری مرا بپرداز و خیرخواه خواه رانت باش. هنگامی که پدر جابر به شهادت رسید، جابر نه خواه رداشت. در جریان تخلف گروهی از لشکر اسلام که پیامبر ﷺ آنان را مأمور حفاظت از تنگه احده کرده بود، فقط دوازده نفر باقی ماندند که یکی از آنان عبدالله پدر جابر است. از سوی دیگر، گروهی دویست نفری از لشکر قریش از پشت سربه مسلمانان هجوم آورده و آن دوازده نفر را که با شهامت جنگیدند، به شهادت رساندند. جابر می‌گوید: وقتی پدرم به شهادت رسید، روپوش را از چهره اش کنار زدم و او را بوسیدم. شماری از صحابه مرا را از این کار نهی کردند؛ پیامبر ﷺ مرا می‌دید، اما مرا از آن کار باز نداشت. وقتی پدرم در احده شهادت رسید، عمه ام فاطمه برای او می‌گریست؛ پیامبر ﷺ فرمود: برای او گریه کنی یا نکنی، فرشتگان با بالهای خود براو سایه افکنده اند تا او را بردارید و دفن کنید. به سفارش پیامبر ﷺ، عبدالله پدر جابر و عمرو بن الجموع، شوهر عمه جابر را در یک قبر نهادند. چهل و شش سال بعد، در دوران حکومت معاویه، کانال آبی را برای مدینه حفر می‌کردند که مسیر آن از قبر عبدالله و عمرو بن الجموع می‌گذشت. جنازه آن دو شهید والامقام را برداشتند تا در جایی دیگر دفن کنند؛ دیدند جنازه هاتازه مانده و هیچ تغییری نکرده اند و حتی دست عبدالله روی زخمی که در چهره اش بود قرار داشت. وقتی دست او را از روی جراحتش برداشتند، خون از آن جاری شد و تا دستش را دوباره روی جراحتش قرار ندادند، خون قطع نشد (المغازی، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۲-۲۶۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ج ۳، ص ۱۰۴). اما نام مادر جابر در کتب تاریخی، «نسیبه» بیان شده و او را دختر «عقبة بن عدی بن سنان بن نابی بن زید بن حرام بن کعب بن غنم» شمرده اند. اما بعضی ها نام مادرش را به این صورت ثبت کرده اند ایسه دختر «غمة بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد» ولی قول اول را صحیح تر شمرده اند. بهر حال جابر از طرف پدر و مادر، جزو خاندان های سرشناس و مهم بوده است. جابر از جوانانی بود که در بیشتر غزوه ها و سریه ها حضور داشت و فقط در غزوه بدر واحد غایب بود (ابن قتیبه،



همانجا). عذر حضور نیافتن جابر در این دو غزوه، اطاعت از پدرش بود که او را سرپرست خانواده پر جمعیت خود کرده بود (انساب الاصراف، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۰۸؛ ص ۲۱۱؛ قس ابن حبّان، ص ۳۰ که از حضور عبدالله و فرزندش جابر در بیعت عقبه اول و دوم سخن گفته است). غزوه حمراءالاسد، که در سال چهارم هجرت و در پی غزوه احد رخ داد، اولین تجربه جنگی جابر بود. به فرموده پیامبر اکرم ﷺ، فقط شرکت کنندگان در غزوه احد اجازه همراهی با آن حضرت را در این مأموریت نظامی داشتند، اما جابر تنها کسی بود که به رغم غایب بودن در غزوه احد، در این جنگ شرکت کرد، زیرا رسول اکرم ﷺ عذری را پذیرفت (دانشنامه جهان اسلام، مدخل "جابر بن عبدالله انصاری").
کفار قریش در غزوه احد به سپاهیان اسلام ضربه سهمگینی وارد نمودند و هفتاد نفر از رزم‌مندگان اسلام و سردارانی چون «حمزه» و «مصعب» را به شهادت رساندند و به سوی مکه عقب نشینی کردند. اما درین راه به فکر افتادند که بازگردند و کار مسلمین را یکسره کنند و برای همیشه از دست رقیب آسوده شوند. چون این خبر به پیامبر ﷺ رسید، حضرت دستور داد تا آنان که در احد شرکت داشته‌اند، آماده تعقیب دشمن شوند.
رزم‌مندگان و مجروحان احد حرکت می‌کنند و کسانی که در احد پیامبر ﷺ را یاری نکردند اجازه مشارکت نمی‌یابند. در این میان جابر به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شود و با آن که روز قبل پدرش در احد به شهادت رسیده بود و فرمان جنگ شامل اونمی شد، با خواهش و التماس از آن حضرت تقاضا می‌کند تا به او اجازه جهاد بدنه و پیامبر ﷺ نیز می‌پذیرند. خود جابر این‌گونه به این مطلب اشاره می‌نماید: از غایبان در احد، به جز من کسی در «حمراء الأسد» حاضر نشد (ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۱). جابر جوان مؤمنی بود که همراه دیگر مجاهدان در برخی غزوات و سریه‌ها به همراه پیامبر ﷺ و سپاه اسلام می‌جنگید و بعدها گزارشگر برخی از غزوات و سریه‌ها شد. شمار غزوه‌هایی که جابر در آنها حضور داشت به اختلاف ذکر شده است. به گزارش خود او، از بیست و هفت غزوه پیامبر ﷺ، در نزد غزوه شرکت داشته است (طبقات الکبری، ج ۲، قسم ۱، ص ۳۴؛ انساب الاصراف، ج ۱، ص ۴۰۲-۴۰۳). در روایتی دیگر به نقل از جابر می‌گوید: «من در هفده غزوه،



همراه رسول خدا ﷺ بودم، ولی در جنگ بدر و أحد پدرم، مرا از شرکت در جنگ (به خاطر سرپرستی از خواهان) منع کرد، وقتی که پدرم در جنگ أحد به شهادت رسید، هرگز در هیچ یک از غزوات از رسول خدا ﷺ جدا نشدم. در روایت دیگری است که جابر می‌گوید: در ۱۸ غزوه بودم و در جنگ بدر، شرکت داشتم. در این جنگ وی آبرسان (سقاء) برای رزمندگان بوده، اگر این راحضور در جنگ حساب کنیم، باید بگوییم وی در بدر شرکت داشته است. این قول با سخن جابر تطبیق می‌کند که گفته: «من در ۱۹ غزوه، حضور داشتم» و تطبیق بهتری با واقعیت تاریخی می‌یابد. جالب اینکه، جابر در اولین غزوه‌هائی که شرکت کرده، در سالین کمتر از بیست سال بوده است.

جایگاه جابر نزد پیامبر اکرم ﷺ

برای آگاهی از میزان رابطه، مقام و جایگاه جابر بن عبد الله انصاری نزد پیامبر ﷺ کافی است به روایتی از امام باقر علیه السلام مراجعه نماییم ایشان می‌فرمایند: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا ﷺ در مورد سلمان پرسیدم، فرمود: سلمان دریای علم و معرفت است که نمی‌توان به آخر آن رسید. سلمان دارای علم گذشته و آینده است. خداوند دشمن دارد، کسی را که با سلمان دشمنی کند و دوست دارد آن را که با سلمان دوستی ورزد. عرض کردم درباره ابوذر غفاری، مقداد، و عمران یاسر چه می‌فرمایید؟ حضرت پاسخ را تکرار کرد. از محضر رسول خدا ﷺ بیرون آمدم، تا این چهار تن (سلمان، ابوذر، مقداد، عمران یاسر) را دیدار کنم و به آنها بشارت دهم. وقتی از حضور رسول خدا ﷺ حرکت کردم، فرمود: إِلَيْ يَا جَابِرُ وَأَنْتَ مِنَّا، أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَكَ وَأَحَبَّ مَنْ أَحَبَّكَ: ای جابر، تو از خاندان ما هستی، خداوند دشمن دارد آن را که با تو دشمنی ورزد و دوست دارد آن را که با تو دوستی کند (اختصاص، ص ۲۲۳). با توجه به این روایت و روایات مشابه آن، می‌توان دریافت که روابط خاص، محبت آمیز و دوستانه‌ای میان جابر و پیامبر اکرم ﷺ بوده به طوری که روایت‌های متعددی از این روابط در منابع روایی بیان شده که به دو مورد اشاره می‌نماییم. روایت اول: جابر، گاه غذایی برای رسول اکرم ﷺ می‌فرستاد و رسول اکرم ﷺ در حق او دعا می‌فرموند و خاندان جابر را مستحق



پاداش خیر می شمرند. در روایتی دیگر آمده یک بار که جابر در بسترهای مباری افتاده بود، پیامبر ﷺ به عیادت او رفت و جابر که گویا امیدی به بهبود نداشت از حکم تقسیم ماترک خود میان خواهرانش از پیامبر ﷺ سؤال کرد. در پاسخ به سؤال جابر، آیه‌ای نازل شد که به آیه کَلَّا لَهُ شَهْرٌ دارد (نساء / ۱۷۶؛ التبیان، ذیل آیه). اما پیامبر ﷺ به او امید بخشید و بشارت عمر دراز داد و فرمودند: امید آن است که عمر طولانی کنی تا فرزندی از من را که از نسل حسین علیہ السلام است و محمد نام دارد، ببینی که علم دین را می‌شکافد و تشریح می‌کند. وقتی اورا ملاقات کردی، سلام مرا به وی برسان (الكافی، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۰) این امر شگفت انگیز بیانگر مقام ارجمند و شخصیت عظیم جابر است.

ازدواج

جابر بن عبد الله در سال سوم هجرت پس از غزوه حمراء الاصد و پیش از غزوه ذات الرقاع، با زن بیوه‌ای به نام سُهَیْمَه، دختر مسعود بن اویس، ازدواج کرد تا بتواند پس از شهادت پدرش، طبق نقلی از هفت خواهر خود طبق نقل دیگر نه خواهر خود بهتر سرپرستی کند (طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۴۸؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۹۹-۱۰۰). در این زمان وضعیت اقتصادی و معیشتی جابر بسیار سخت و با مشکلات بسیاری دست به گریبان بود و دیونی از پدر خود نیز بر عهده داشت. وی هنگام بازگشت از غزوه ذات الرفاع (سال چهارم هجرت) مورد تفقد پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و پیامبر ﷺ وقتی از وضعیت جابر آگاهی یافتند آبرومندانه مشکل مالی او را بر طرف نمودند و برای وی دعای خیر و استغفار کردند (طبقات الکبری، ج ۸، قسم ۱، ص ۴۳-۴۴).

فرزندان و نوادگان جابر

در منابع تاریخی در مورد تعداد فرزندان جابر بن عبد الله اختلافاتی وجود دارد. در کتاب «قاموس الرجال» نقل شده: جابر بن عبد الله دو پسر داشت: عبد الرحمن و محمد (قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۲۶). اما در کتاب تهذیب التهذیب آمده است: فرزندان جابر بن عبد الله عبارتند از: عبد الرحمن، عقیل و محمد. (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۲). در برخی دیگر



تعداد فرزندان ذکور جابر بن عبد الله را پنج تن ذکر می‌کنند به نام‌های عبد الله، عبد الرحمن، عقیل، محمد، محمود.

اما در رابطه با برخی از نوادگان و منسوبین صاحب نام جابر بن عبد الله می‌توان آیت الله العظمی حسینعلی همدانی عارف و عالم کامل و همچنین فقیه بلندآوازه و اصولی عمیق، آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری دزفولی اشاره نمود.

شخصیت علمی جابر بن عبد الله انصاری

جابر بن عبد الله از جمله صحابه‌ای بود که شوق و علاقه‌ای فراوان به علم اندوزی و کسب دانش داشت این روحیه از روزگار جوانی تا دوران پیری و کهنسالی اش هم چنان دروی باقی ماند باقی بگونه‌ای که در پایان عمر نیز برای اینکه احادیث را بشنود و کسب دانش کند چند صباحی مجاور خانه خدا شد. نقل شده است که جابر شنید که شخصی در مصر، حدیثی را مستقیماً از پیامبر ﷺ شنیده و نقل می‌کند، وی برای اینکه آن حدیث را مستقیم از راوی آن بشنود، بار سفربست و یک ماه راه پیمود تا به مصر رسید. به درخانه‌ی عبد الله بن ائیس رفت و به دربان گفت: به او بگو جابر بر دراست. دربان پرسید: جابر بن عبد الله انصاری هستید؟ گفتم: آری. دربان به عبد الله بن ائیس خبرداد. او با شتاب به سویش آمد و با یکدیگر معانقه کردند، آنگاه درباره‌ی حدیث مورد نظر با هم به گفت و گوپرداختند. علم دوستی و حرص ولع جابر برای یادگیری دانش، زباند همگان شد تا جایی که به آن مثال می‌زدند نقل می‌کنند جابر روزی به محضر رسول خدا ﷺ رفت در حالی که بشدت محتاج و نیازمند به کمک مالی بود پیامبر ﷺ به وی پیشنهاد کرد تا یازده ماده بزرابرگزیند و یا اینکه دعایی به او تعلیم دهد. اما وی، یاد گرفتن دعا را برگزید. جابر احادیث فراوانی از پیامبر اکرم ﷺ ثبت و ضبط نمود و آنها را برای شاگردان و علاقه‌مندان به سخنان پیامبر ﷺ نقل می‌نمود؛ از این‌رو، اورا حافظ سنت نبوی و مکث‌تر در حدیث می‌خواندند در منابع روایی و سیره نگاری، روایات بسیاری به جابر استناد شده که مورد قبول فرق اسلامی می‌باشد. جابر در حوزه‌های مختلف از مباحث فقهی صاحب نظر بوده و فتوا می‌داده و از این‌رو، ذهبی او را مجتهد و فقیه خوانده است. او



در زمینه حدیث، فردی خبره و دقیق بود در نقل اخبار و روایات از رقابت‌ها و تعصبات قبیله‌ای پرهیز می‌کرد. جابر افزاون بر روایت‌هایی که به طور مستقیم از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده، از طریق صحابه و گاهی تابعین نیز از ایشان روایت کرده است. علی بن ابی طالب ؓ، طلحه بن عبیدالله، عمار یاسر، معاذ بن جبل، و ابوسعید خدری از جمله صحابه‌ای هستند که جابر از آنها روایت کرده است (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۲). امام باقر، امام صادق و امام کاظم ؓ نیز چندین حدیث نبوی را از جابر نقل کرده‌اند. نام جابر در سلسله روایان برخی از احادیث مشهور شیعی آمده است، از جمله در نقل حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث شهر علم، حدیث منزلت، حدیث رد الشمس و حدیث سد الابواب. همچنین وی را روی حدیث جابر بوده که در آن، رسول خدا ؓ را شناسانده است. حدیث از خود را نام برده است. و نیز ویژگی‌های حضرت مهدی ؓ را شناسانده است. حدیث لوح از جمله احادیث مشهوری است که جابر آن را روایت کرده و نام‌های ائمه اثناعشر جانشین پیامبر ﷺ در آن آمده است. همچنین جابر در زمینه‌ی نقل رویدادهای صدر اسلام و اخبار مربوط به غزوات و سرایای پیامبر ﷺ نقش بسیار مهمی ایفا نموده است؛ از جمله: شیوه انجام مناسک رسول خدا ؓ در حجه الوداع (۱۵ق)، احرام از بیداء، وقوف ایشان در عرفات و سخنرانی در آن جا، زمان ورود پیامبر ﷺ به مکه، یک حج رسول خدا ؓ پیش از هجرت و دیگری پس از هجرت و نیز عمره ایشان، و سفارش به خواندن دورکعت نماز پس از ورود به مدینه. شیوه پوشش رسول خدا ؓ در عیدین (بُرد قمری) و هنگام فتح مکه (عمامه مشکی) از دیگر گزارش‌های جابر درباره رسول خدا ؓ است. جابر، صحیفه‌ای درباره مناسک حج دارد که در آن به وصف حجه الوداع پرداخته است. جابرین عبده‌الله در زمینه تفسیر قرآن نیز جزء پیشگامان به حساب می‌آید.

آثار

احادیث مسند جابر، که از طریق منابع روایی اهل سنت نقل شده است، به ۵۴۰ حدیث می‌رسد که بخاری و مسلم در نقل ۵۸ حدیث آن اتفاق دارند. احمد بن حنبل، روایات جابر را در مسند خود گرد آورده است. از جابرین عبده‌الله در حدود ۱۵۴۰ گزارش شده



است. او مجموعه‌ای از روایات پیامبر ﷺ را نگاشت که به نام «صحیفه جابر» شهرت دارد. تابعین بسیار از جمله سعید بن مسیب مکی، عطاء بن أبي رباح، حسن بصری، شعبی کوفی و مجاهد بن جَبراًز حسن بن محمد بن حنفیه، عمرو بن دینار مکی، عامر بن شراحیل شعبی، از جمله کسانی هستند که ازوی روایت کرده‌اند. مزی و ابن عساکر نام ناقلان روایات جابر را ثبت کرده‌اند (تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۴، ص ۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۰۸-۲۰۹).

جابر بن عبدالله در زمان خلفای سه‌گانه

سال نوزدهم، شماره ۶۷، پاییز ۱۴۰۱

جابر بن عبدالله در دوران خلفای سه‌گانه، بیشتر به فعالیت‌های علمی و تعلیمی می‌پرداخت و از امور سیاسی و نظامی دوری می‌جست. وی فقط در یک مأموریت جنگی شرکت کرد و آن نیز در آغاز فتوحات مسلمانان در دوره خلیفه دوم بود. جابر در گزارشی، از حضور خود در سپاه خالد بن ولید، که برای محاصره دمشق به کمک سپاه شام رفت و بود، سخن گفته است. جابر در زمان خلافت عمر بن خطاب، عَرِیف بود؛ عَرِیف فردی از قبیله بود که خلیفه وی را به ریاست قبیله یا طایفه منصوب می‌کرد و اورابط خلیفه و افراد قبیله به شمار می‌آمد. در آخرین روزهای خلافت عثمان، که معتضدان مصری راهی مدینه شدند، وی به فرمان خلیفه همراه ۵۰ تن از انصار مأموریت یافت تا با معتضدان گفتگو کند و آنان را به دیار خود بازگردانند.

جابر در محضر امیر المؤمنین علیه السلام

مورخان و محدثان، جابر بن عبدالله انصاری را در فهرست کسانی نام بردند که علی علیه السلام را اولین ایمان آورنده به پیامبر اسلام ﷺ می‌دانند (التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۹). شیخ مفید، جابر را در فهرست صحابه‌ای آورده که علی علیه السلام را جانشین بلافصل پیامبر ﷺ می‌دانستند و سپس دلایل این گروه بربرتی علی علیه السلام را بر شمرده است (الارشاد، ص ۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۲۱). شیخ صدوق به سند متصل از ابوالزبیر مکی که از شاگردان جابر است، روایت



می‌کند: جابر را دیدم در حالی که عصا به دست در محله‌های انصار در مدینه و محافل آنان گردش می‌کرد و می‌گفت: علیٰ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ، مَعَاشِرَ الْأَبْصَارِ أَدَبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حِبِّ عَلِيٍّا گروه انصار! فرزندان تان را با عشق علی ادب بیاموزید، و هر کس سرباز زند، بنگرید در احوال مادرش. شیخ مفید به سند متصل از «سالم بن ابی الجعد» نقل می‌کند که از جابر بن عبدالله انصاری در حالی که پیرو فرتوت شده و ابروانش روی چشمانتش را گرفته بود، درباره امام علیٰ پرسیدند. جابر با دست ابروانش را بالا زد و گفت: او بهترین انسان هاست؛ اورا دشمن نمی‌دارد، مگر کسی که منافق باشد، و در او شک نمی‌کند، مگر کسی که کافر باشد (الامالی، ص ۳۹؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۲). شیخ صدوق به سند متصل از «سالم بن ابی الجعد» نقل می‌کند: از جابر بن عبدالله درباره علی بن ابی طالبٰ پرسیدند؛ جابر گفت: «او پس از پیامبران، بهترین آفریده خدا از اول آفرینش تا پایان خلقت است. خداوند بزرگ پس از پیامبران مخلوقی گرامی تراز علی بن ابی طالب و امامان ازنسل او نیافریده است. سالم از جابر می‌پرسد: درباره کسی که با علی دشمنی کند و اورا کوچک شمارد چه می‌گویی؟ گفت: «به جز کافر، شخص دیگری با او دشمنی نکند و به جز منافق او را کوچک نشمارد.» سالم پرسید: چه گویی درباره کسی که او و امامان از فرزندان اورا دوست بدارد؟ گفت: «پیروان علیٰ و امامان از نسل او رستگارند و در قیامت در امانند.» سپس جابر از حاضران پرسید: اگر کسی برخاست و مردم را به گمراهی دعوت کرد، چه کسانی به او نزدیک ترند؟ در پاسخ گفتند: پیروان و یارانش. جابر پرسید: اگر کسی برخاست و مردم را به هدایت فراخواند، چه کسانی به او نزدیک ترند؟ در پاسخ گفتند: پیروان و یارانش. جابر گفت: «و این چنین علی بن ابی طالب در روز قیامت لواء الحمد به دست اوست و نزدیک ترین مردم به او پیروان و یارانش می‌باشند (الامالی، ص ۲۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۹۲؛ ج ۶۵، ص ۱۰). این سخن نیاز از جابر است: «در جنگ احزاب که علیٰ دشمن را در هم کوبید و متلاشی کرد، ملائکه خوشحال شدند؛ پس هر کس از دیدن علی شادمان نشود، لعنت خدا بر او باد (الامالی، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۹۳). روزی حضرت



باقر علیه السلام از جابر درباره عایشه و نبرد او با علی علیه السلام پرسید. جابر گفت: یک روز بر عایشه وارد شدم و پرسیدم درباره علی بن ابی طالب چه می‌گویی؟ سرش را پایین انداخت و پس از لختی درنگ، سرش را بالا آورد و دو بیت شعر به این مضمون خواند: «وقتی طلا را بر محک زند، ناخالصی آن پدیدار شود. ما انسان‌ها نیز خالص و ناخالص داریم؛ علی در میان ما به سان محک است که سره را از ناسره جدا می‌کند» (موافقات الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱).

جابر در جنگ‌های دوران زمامداری امام علی علیه السلام

جنگ‌هایی که در دوران زمامداری امام علی علیه السلام رخ داد، ویژگی‌هایی داشت که در جنگ‌های زمان پیامبر خدا علیه السلام نبود. مهم ترین آنها این بود که طرف مقابل علی علیه السلام در ظاهر، اسلام و قرآن و نماز بود، اما طرف مقابل در جنگ‌های زمان رسول الله علیه السلام مسلمان نبود. همین ویژگی، سنگینی کار را بر امام علی علیه السلام دو چندان می‌نمود. چه قدر باید زحمت می‌کشید تا اصحاب ولشکریان خود را توجیه کند که دشمن گرچه به ظاهر مسلمان است، اما نبرد با او واجب است؛ چرا که اساس و کیان اسلام را به خطر افکنده است. همین امر باعث شد که جنگ صفين با پیروزی امام به اتمام نرسد و برخی از اصحاب جاهل در مقابل امام قرار گیرند و جنگ نهروان را به راه انداختند. همین وضعیت فتنه سبب گردید تا برخی دیگر از صحابه امام از ایشان بخواهند تا آنها را برای جهاد به سرحدات مسلمین بفرستند تا در صورت بروز جنگ با کفار بجنگند نه با مسلمانان همین بی بصیرتی سبب گردید تا جابر اینگونه بگوید: «الشاكُ في حربِ علَيٍ كالشاكِ في حربِ رسول الله علیه السلام» (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷)؛ کسی که در حقانیت جنگ‌های امام علی علیه السلام تردید کند، مانند کسی است که در حقانیت جنگ‌های پیامبر علیه السلام تردید کرده است. این سخن جابر، نشان از بینش عمیق و درک درست او از اسلام دارد.

الف) جنگ جمل

هنگامی که طلحه وزیر فتنه جمل را به راه انداختند و عایشه را بر شتر سرخ موی قرار داده و بنای آشوب و هرج و مرج به راه انداختند، امیر المؤمنین علی علیه السلام از مدینه منوره که



در ابتداء مرکز خلافت ایشان بود به سوی عراق حرکت نمودند، در آن زمان پیمان شکنان در بصره با تجهیز نفرات و نیرو و امکانات گرد هم آمده بودند، و بصره را به مرکز فتنه تبدیل کردند. امام به ناچار ابتداء در کوفه ساکن شدند و از آن جالشکری فراهم نموده و به سوی بصره حرکت نمودند نهایتاً این فتنه و آشوب دریک روز طومارش پیچیده شد و اجتماع فتنه انگیزان سرکوب و متلاشی گشت. در این نبرد که اولین نبرد دوران زمامداری امیرالمؤمنین علیه السلام بود، جابر در رکاب حضرت بود. جابر می‌گوید: ما با امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بودیم؛ جنگ تمام شده بود و با جمعی از اصحاب شب هنگام دور یکدیگر نشسته و در گفت و گو بودیم. حضرت به سوی ما آمد و پرسید: چه می‌گویید؟ عرض کردیم: درباره بدی دنیا صحبت می‌کنیم. فرمود: جابر! برای چه دنیا را مذمت می‌کنی؟! سپس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سخنانی در فواید دنیا بیان داشت و سپس دست مرا گرفت و مرا با خود به قبرستان برد و با مردگان سخنانی بیان فرمود (تحف العقول، ص ۱۸۶-۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۰۱-۱۰۵).

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ب) جنگ صفين

صفین یکی دیگر از جنگ‌هایی است که جابر بن عبد الله در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت. این دو میان و مهم‌ترین جنگ دوران زمامداری امام علیه السلام بود که در آن با معاویه و یارانش جنگیدند. این نبرد هجده ماه به طول انجامید و به سبب جهل و سادگی و بی بصیرتی برخی از یاران امام و حیله دشمن کاربه حکمیت کشید و نتیجه جنگ انشقاق بین یاران امام صورت گرفت. در کتاب‌های «استیعاب» و «أسد الغابه»، از نویسنده‌گان اهل سنت نیز آمده است: جابر در خدمت علی بن ابی طالب در صفين حضور داشت (الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۸). به تناسب ذکر جنگ صفين بی فایده نیست که در اینجا دیدگاه جابر نسبت به معاویه را نیز بیان کنیم. در کتاب «وقعة صفين» که از کتاب‌های کهن است، از جابر بن عبد الله نقل شده که پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «معاویه در حالی می‌میرد که از امت من نیست (وقعة صفين، ص ۲۱۷). جابر که این حدیث را مستقیماً و بی واسطه از پیامبر خدا علیه السلام شنیده است، معلوم است



که در برابر معاویه چه موضعی خواهد داشت و شرکت او در جنگ صفين در رکاب امام علی علیه السلام گویای موضع او در برابر معاویه است. همچنین دو ماجرا زیر، موضع جابر را در برابر معاویه به خوبی روشن می‌کند: در آخرین سال خلافت امام علی علیه السلام معاویه سه هزار نفر را به فرماندهی «بُسر بن أرطاة» به سوی مدینه فرستاد و به بُسر گفت: به سوی مدینه حرکت کن و ساکنان آن را پراکنده ساز. به هرجا گذر کردی، مردمانش را بترسان و هر کس که اطاعت ما را نپذیرفت، مالش را غارت کن و به اهالی مدینه این طور وانمود کن که آنان را می‌کشی و آنان چاره‌ای جز بیعت ندارند. لشکر معاویه وقتی به مدینه رسید، در پی اجرای دستورات او برآمد. مردم مدینه که کمبود امکانات و نفرات لشکر روبه رو شدند، چاره‌ای جز کنار آمدن ندیدند و دسته دسته برای بیعت با فرمانده لشکرمی آمدند. طایفه بنی سلمه که از بستگان جابر بود نیز برای بیعت با او آمدند. فرمانده لشکر از آنان پرسید: آیا جابر همراه آنان است یا نه؟ گفتند: نه. گفت: تا جابر همراهشان نباشد، با آنان بیعت نمی‌کنم. جابر می‌گوید: من بیمناک و متواری شدم. اما بُسر به بنی سلمه گفت: تا زمانی که جابر حاضر نشود، شما امنیت ندارید. بستگانم به سراغ من آمدند و گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم با ما بیا و با بُسر بیعت کن و خون خود و بستگانت را حفظ کن؛ زیرا اگر چنین نکنی، مردمان ما کشته و خانواده ما اسیر می‌شوند. جابر از آنان یک شب مهلت خواست تا بیندیشد و تصمیم بگیرد. در آن زمان امام علی علیه السلام در کوفه بود. جابر به جز «ام سلمه»، گرامی‌ترین همسر رسول خدا علیه السلام بعد از خدیجه کبری سلام الله علیها، کس دیگری برای مشورت نیافت؛ پس به سراغ ایشان رفت و او در پاسخ جابر گفت: بیعت کن و خون خود و خویشاوندان را حفظ کن؛ گرچه می‌دانم چنین بیعتی، بیعت ضلال است. همین تقیّه بود که اصحاب کهف را وادار کرد هماهنگ با مردم، صلیب به گردن آویزند و در مراسم آنان شرکت جویند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۰۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰). از این ماجرا موقعیت و شخصیت معروف جابر و نفرت او از معاویه آشکار می‌گردد. داستان دوم، واقعه‌ای است که بین جابر و شخص معاویه در دوره حکومت او به وقوع پیوست. مشکلات و حوادث روزگار جابر را مجبور کرد



تابه شام، پایتخت معاویه سفر کند و چاره کار را با خواهد. مسعودی می‌نویسد: جابر به دمشق آمد، اما معاویه تا چند روز به او اجازه حضور نداد. پس از آن که اجازه یافت و با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: ای معاویه! آیا سخن پیامبر ﷺ را نشنیده‌ای که فرمود: هر کس حاجتمند و گرفتاری را راه ندهد و به حضور نپذیرد، خداوند متعال در روز قیامت که روز حاجت و نیاز است اوران پذیرد و راه ندهد؟! معاویه از این سخن برآشت و گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: شما پس از من به نام لایمات دچار می‌شوید. صبر و بردباری کنید تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. ای جابر! تو چرا بر مشکلات شکیبایی نورزیدی؟ جابر گفت: آنچه فراموش کرده بودم را به خاطرم آوردی. جابر این سخن را گفت و بیرون رفت و بر مرکب شس سوار شد و به سوی مدینه حرکت کرد. معاویه برای او ششصد دینار فرستاد، اما جابر آن را پذیرفت و سه بیت شعر برای او نوشت که مضامونش این است: من قناعت را بر ثروت ترجیح می‌دهم؛ مشکلات را به جان می‌خرم؛ لباس حیا به تن می‌کنم و به جای ثروت، آبرویم را حفظ می‌کنم. و به فرستاده معاویه گفت: به او بگو، ای پسرِ هند! جگر خوار! در نامه عملت هرگز حسن‌های نخواهی یافت که من سبب آن باشم (مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵). از این داستان نیز آزادگی و وارستگی جابر و کینه معاویه به دانسته می‌شود.

ج) جنگ نهروان

همانگونه که در توضیح جنگ صفين بیان شد، بی بصیرتی و ساده‌اندیشی بخشی از سپاه امام علی علیهم السلام، سبب گردید تا حضرت، تن به پذیرش حکمیت دهد، این در حالی بود که همین ساده‌اندیشان کج فهم نگذاشتند دست کم امام نماینده خود را برای مذاکره با دشمن برگزیند و شخص ساده لوحی همچون ابو موسی اشعری را به عنوان نماینده حضرت در مذاکرات به وی تحمیل کردند. اما آنان که بعدها ثمره تلخ نادانی خود را دیدند، به جای اصلاح روش خود، در گمراهی بیشتر غوطه ورشدنده و به امام گفتند: با پذیرش حکمیت، تو کافرشدی؛ توبه کن تا ما مجدد از تو پیروی کنیم! امام که آنان را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست مردمی پیمان شکن و نادانند، نپذیرفت. آن جماعت



نیز لشکری را برای نبرد با امام علی بن ابی طالب سامان دادند. حضرت به ناچار برای جنگ با آنان بیرون شد و کار آنان را یکسره کرد. در این جنگ، جابر در خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و داستانی را که هنگام بازگشت از این سفر پیش آمده را نقل کرده است (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳؛ تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۳۹).

جابر در محضر امام حسن مجتبی علی بن ابی طالب

در کتب روایی و تاریخی نام جابر را به عنوان یکی از صحابه امام حسن مجتبی علی بن ابی طالب نام می‌برند بگونه‌ای که شیخ طوسی و ابن شهرآشوب به این مطلب در کتابشان اشاره می‌نمایند (رجال طوسی، ص ۶۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۱۵). جابرین عبدالله همواره محبت و علاقه‌ای وافربه امام حسن مجتبی و امام حسین علی بن ابی طالب از خود نشان می‌داد و دلیل آن را نیاز از جایگاه با عظمت ایشان نزد پیامبر ﷺ و علاقه‌ی ایشان به آن بزرگوارن و سفارش آن حضرت به محبت به ایشان می‌دانست. نمونه‌ای از محبت بالای جابر را می‌توان از روایتی که امام سجاد علی بن ابی طالب از رفتار او با دو سبط نبی مکرم ﷺ نقل می‌کند دریافت. امام سجاد علی بن ابی طالب نقل می‌کند: همان سالی که امام حسن علی بن ابی طالب از دنیا رفت، من پشت سر عمومیم حسن علی بن ابی طالب و پدرم حسین علی بن ابی طالب در کوچه‌های مدینه می‌رفتم، در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم. در بین راه جابرین عبدالله انصاری و انس بن مالک همراه با جمیع از قریش و انصار، با امام حسن و امام حسین علی بن ابی طالب دیدار نمودند. جابر بی اختیار خود را به دست و پای آن دو بزرگوار انداد خات و بر آن بوسه زد. مردی از بنی امیه که در میان جمع بود، به جابر اعتراض کرد و گفت: توبا این کهنسالی و منزلتی که در اثر همراهی با رسول خدا ﷺ داری، چنین می‌کنی؟! جابر در پاسخ او گفت: از من دور شو! اگر تو فضیلت و موقعیت آن دورا چنانکه من میدانم می‌دانستی، برخاک قدمشان بوسه می‌زدی. سپس جابر را به انس بن مالک کرد و گفت: روزی رسول خدا ﷺ در مسجد بود و اصحاب گردش حلقه زده بودند. حضرت به من فرمود: ای جابر! حسن و حسین را نزدم بیاور. من رفتم و آن دورا فراخواندم. در بین راه گاهی این و گاهی آن را به دوش می‌گرفتم تا به حضور پیامبر ﷺ رسیدم. پیامبر ﷺ که احترام و محبت مرانسبت



به آن دو دید از من پرسید: ای جابر! آیا آن دورادوست می‌داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! چرا آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که مقام آنان را نزد شما می‌دانم؟! سپس پیامبر ﷺ سخنی در فضیلت امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیان داشت و در پایان به حضرت مهدی علیهم السلام که از نسل امام حسین علیهم السلام است، اشاره فرمود (امالی طوسی، ص ۵۰۱-۵۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۷؛ ج ۱۱۰-۱۱۲، ص ۴۴-۴۶).

جابر در حضور امام حسین علیهم السلام

از جمله یاران و اصحاب امام حسن علیهم السلام جابر بن عبدالله انصاری است (رجال طوسی، ص ۷۲). اما ایشان امام را در سفر به کوفه همراهی نکردند. دلیل این مطلب هم این بود چون غیر از امام هیچ کس از سرانجام سفر از مکه به کربلا که همان شهادت بود، اطلاع نداشت. لذا جابر و برخی دیگران از دوستداران امام، با ایشان همراه نبودند. خود جابر در سخنی که با شاگردش عطیه داشته، می‌گوید اگر جابر عاقبت پر افتخار آن سفر را می‌دانست، امام را همراهی می‌کرد؛ به همین خاطرات است که وقتی خبر شهادت امام را به جابر می‌رسانند، وی با توجه به کهن‌سالی و دوری راه و سَبْعَيْت سفّاكانی چون یزید و ابن زیاد، بار سفر به سوی کربلا بست و اولین زائر امام حسین علیهم السلام پس از شهادت ایشان بود. این چنین است که امام حسین علیهم السلام در روز عاشورا خطاب به دشمن برای اثبات حقانیت و عظمت جایگاه خویش در نزد خداوند متعال و پیامبر ﷺ، مردم را ارجاع دادند تا از جابر بن عبدالله پرسند که این دلیلی بر مقام و جایگاه ویژه جابر نزد امام را می‌رساند. حضرت در روز عاشورا فرمودند: آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من پسر وصی و پسرعموی پیامبر شما نیستم؟ هموکه پیش از همه به پیامبرا ایمان آورد... آیا پیامبر درباره من و برادرم نفرمود: این دو آقای جوانان اهل بهشتند؟ اگر گمان می‌برید که چنین نیست، کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید، وحقیقت ماجرا را به شما خبر دهند. از کسانی همچون جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و... بپرسید (الارشاد، ص ۲۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶).



جابر در محضر امام سجاد علیهم السلام

دروان امامت امام سجاد علیهم السلام یکی از سخت‌ترین دورانی است که محبین اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان در آن عصر زندگی می‌کردند؛ چراکه بنی امیه پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیهم السلام دنیا را به کام خود دیدند و نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، آزار و اذیت و فشار بسیار وارد می‌ساختند؛ به گونه‌ای که بیشتر مردم به سبب ترس، از همراهی و اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام دوری می‌کردند و تنها افراد بسیار اندکی در همراهی اهل بیت علیهم السلام باقی ماندند؛ به گونه‌ای که امام سجاد علیهم السلام یاور ترین امام دانسته‌اند (كتاب زهد، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴). در چنین شرایطی، جابر بن عبدالله یکی از آن اندک افراد و صحابی به حساب می‌آمد که نسبت به امام سجاد علیهم السلام ثابت قدم و وفادار ماند و براین اعتقاد پای می‌فسرده (رجال کشی، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰؛ ج ۷، ص ۲۸۴). خود جابر نقل می‌کند: در زمان مروان بن حکم والی مدینه، در پایان ماه رمضان اعلام گردید که نماز عید فطر را در بقیع خواهد خواند و فرمان داد تا همه در آن جا جمع شوند. هنگام صبح که هوواتاریک بود، از منزل بیرون آمد تا به محضر امام سجاد علیهم السلام برسم. از هر کوچه‌ای که عبور می‌کرد، مردم را می‌دیدم که به سوی بقیع برای اقامه نماز عید می‌روند و چون مسیر من برخلاف مسیر آنها بود، از من می‌پرسیدند: توبه کجا می‌روی؟ پاسخ می‌دادم: به مسجد رسول الله علیهم السلام می‌روم. هنگامی که وارد مسجد پیامبر علیهم السلام شدم، به جز امام زین العابدین علیهم السلام کسی را در آن جا ندیدم. حضرت در حال انجام فریضه صبح بودند و من هم نماز صبحم را به ایشان اقتدا کردم. امام علیهم السلام پس از نماز، سجده شکرگزار و دعا کرد و من آمین گفتم؛ تا وقتی که آفتاب طلوع کرد، حضرت رو به قبله ایستاد و دست‌ها را تا مقابل صورت بالا برد و دعای طولانی ای خواند (اقبال الأعمال، ص ۲۸۵-۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۵۵؛ ص ۴۵۵).

جابر در محضر امام باقر علیهم السلام

ارادت جابر بن عبدالله به امام باقر علیهم السلام برمی‌گردد به دوران جوانی جابر، روزی رسول الله علیهم السلام



جابرا می بیند و با او به سخن می نشیند به او می فرماید: ای جابر! تو مردی از فرزندان مراخواهی دید که هم نام من و شبیه من است و دانش را می شکافد. هرگاه اورادیدی، سلام مرا به او برسان. این فرموده پیامبر ﷺ در ذهن جابر چنان نقش بست که بعدها بسیار آرزوی دیدار شخص موعود را می کرد و پیوسته می گفت: ای باقرالعلم! ای باقرالعلم. اهل مدینه که از دل جابر خبر نداشتند، می پنداشتند که هذیان می گوید؛ اما جابر در پاسخ آنان می گفت: به خدا قسم هذیان نمی گوییم؛ چرا که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: تو مردی از فرزندان مراخواهی دید که نامش و چهره اش مانند من است. او علم را زیر رو می کند. این است که من چنین می گوییم (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۰؛ رجال کشی، ص ۴۱-۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۵-۲۲۶). این خاطره از پیامبر ﷺ برای جابر آنقدر زیبا و ماندگار بود که آن را در زمان ها و موقعیت های گوناگون برای مردم بازگو می کرد. تا آنکه زمان دیدار فرارسید. روزی جابر به حضور امام سجاد علیه السلام رسید، در حالی که امام باقر علیه السلام در سنین نوجوانی و در خدمت امام سجاد علیه السلام بود. جابر به او گفت: ای نوجوان بیا؛ حضرت پیش آمد. جابر گفت: برو؛ حضرت رفت. جابر گفت: قسم به پروردگار کعبه، چهره اش همچون چهره پیامبر ﷺ است. آن گاه از حضرت سجاد علیه السلام پرسید: این نوجوان کیست؟ حضرت پاسخ داد: پسر من محمد باقر است. جابر بخاست و خود را روی قدم های حضرت باقر علیه السلام انداخت و گفت: جانم فدایت ای پسر پیامبر خدا ﷺ! سلام پدرت را بپذیر؛ چرا که رسول الله ﷺ بر توسلا می رساند. در این هنگام اشک در چشم ان امام باقر علیه السلام حلقه زد و فرمود: «ای جابر! بر پدرم پیامبر خدا ﷺ درود باد تا آن زمان که آسمان ها و زمین برپاست و سلام برتوای جابر که سلام آن حضرت را رساندی (مالی صدق، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۳-۲۲۴). سپس جابر به جای خود بازگشت و به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: روزی پیامبر ﷺ به من گفت: ای جابر! هرگاه فرزندم باقر را دیدی، سلام مرا به او برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است. دانش او دانش من، و حکم او حکم من است. هفت تن از فرزندان او، امین الهی و معصوم و پیشوایان ابرارند. هفتمین آنان مهدی است که دنیا را از داد و عدل پر کند، آن چنان



که از ستم و جور پر شده است. سپس رسول الله ﷺ این آیه را خواندند: «وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ إِلَيْمَنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعْلَمَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةَ وَإِيتَاءَ الرِّكَاهَ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء / ۷۳)؛ ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک انجام دهنند و نماز به پادرند و زکات بپردازنند و آنان پرستنده ما بودند (کفاية الأثر، ص ۵۵-۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ البرهان، ج ۳، ص ۶۵).

جابر در عصر حاکمیت امویان

سال نوزدهم، شماره ۶۷، پیاپی ۱۴۱

جابر بن عبد الله انصاری، حکومت امویان از معاویه گرفته تا دوران حکومت عبدالملک مروان را درک کرده و تا آن زمان در قید حیات بود. وی همواره این حکومت را حکومت ظلم، ناروا و نالایق و به دور از تعالیم اسلام می دانست که با دسیسه و نینگ به قدرت رسیده اند، و مورد رضایت مسلمانان نیستند، می دانست. وی شیوه حکومتی معاویه و من تبع او را پادشاهی ظالمانه و به دور از عدل و انصاف و کارگزارانش را نیز پیرو او می دانست. حکومتی که با شکنجه و شلاق و کشتار، کار خود را پیش می بردند. به همین دلیل برخی از مسلمانان به ویژه بازماندگان از یاران رسول الله ﷺ همچون جابر در موقع مناسب، نسبت به این عملکردها اعتراض و از بیان حقایق کوتاهی نمی کردند. نمونه اش را در نحوه ارتباط جابر با معاویه بیان نمودیم. در اینجا به نمونه های دیگری از برخورد جابر با خلفای جور بنی امية و کارگزارانشان اشاره می نماییم. ابن سعد در «طبقات» از عوف بن حارث نقل می کند: دیدم روزی جابر به حضور عبدالملک رسید. خلیفه به او خوشآمد گفت و او را در کنار خود نشاند. در میان صحبت ها، جابر به او گفت: همان طور که می دانی، مردم مدینه مشکلاتی دارند و پیامبر گرامی ﷺ، این شهر را طیبه (پاکیزه) نام نهاد. اگر خلیفه اقدامی برای رفع مشکلات آن و کمک به مردم کند، شایسته است. عبدالملک را این سخن خوش نیامد و بی اعتمایی کرد. جابر مجددا کلام خود را تکرار نمود تا آن که قبیصه (از نزدیکان خلیفه) به فرزند جابر که همراه او بود اشاره کرد تا جابر را ساكت کند. پس، پدر را ساكت کرد. وقتی جابر از مجلس خلیفه بیرون آمد، قبیصه به جابر گفت: این گروه نه جانشین پیامبر ﷺ، بلکه پادشاهند و شیوه پادشاهی در پیش



گرفته‌اند. جابر گفت: خداوند امتحانی نیکو کند. اگر در گفتن حق کوتاهی کنی، تودر نزد خداوند عذری نداری، در حالی که خلیفه سخن تورا می‌پذیرد. قبیصه گفت: سخنم را گاهی می‌پذیرد و گاهی نمی‌پذیرد؛ هرگاه موافق میلش باشد می‌پذیرد (طبقات، ج ۵، ص ۲۳۱). همچنین در کتاب «الامامة والسياسة» آمده است: حبیش بن دلجه از سوی عبدالملک مروان به مدینه آمد تا از مردم برای او بیعت بگیرد. جابرین عبدالله انصاری را حضار کرد و به او گفت: آیا با عبدالملک به عنوان خلیفه بیعت می‌کنی با پیمانی الهی و عظیم که به آن وفادار بمانی، و اگر مخالفت کنی، به جهت گمراهی، ریختن خونت جایز باشد؟ جابر که خود را مجبور به بیعت می‌دید گفت: این گونه بیعت، فقط شایسته تواست؛ اما من بیعت می‌کنم، همان گونه که با رسول الله ﷺ بیعت کردم که فرمانبر باشم (الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۱۸). نقل شده است که حجاج بن یوسف ثقیفی آن فرد خون آشام و بی رحم که کتب تاریخی به جنایت‌های او اشاره نموده‌اند از طرف عبدالملک بن مروان به عنوان والی مدینه منصوب گردید. حجاج برای آن که بر مردم سلطه یابد، افراد باقی مانده از اصحاب پیامبر ﷺ مانند: جابرین عبدالله، انس بن مالک، سهل ساعدی و... را جمع نمود و برگ‌دنshan پلاک و مهرانداخت تا به خیال خود، آنان را تحقیر کند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۲). وی با این عمل خود به دنبال این هدف بود تا دیگر مردمان حساب کار خود بکنند و در برابر او تسلیم باشند. به همین خاطر بود که جابر وصیت نمود در صورتی که از دنیا رفت حجاج بروی نماز نخواند.

تاریخ وفات جابر

در سال رحلت جابر، اختلاف نظر است. تاریخ وفات ایشان را از ۷۲ تا ۱۱۴ قمری ذکر کرده‌اند. معروف است که جابرین عبدالله انصاری آخرین نفر از اصحاب پیامبر ﷺ بود که در سال‌های بین ۹۴ تا ۷۴ هجری از دنیا رفت. ولی در بررسی تاریخ، استفاده می‌شود که بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ تا سال صد، و صد و ده هجری زندگی کرده‌اند. بعضی می‌گویند: بعید نیست جابر شهادت امام محمد باقر علیه السلام را که در سال ۱۱۶ یا ۱۱۷ ق واقع شد، درک کرده باشد. بنابراین قول، می‌توان گفت: جابر آخرین نفر از اصحاب پیامبر ﷺ



بوده که از دنیا رفته است. و بعضی می‌گویند: جابر آخرين نفراز شركت كنندگان در بيعت عقبه بود که در مدینه از دنيا رفت. احتمال دارد که قول درست همین باشد، يعني منظور آخرين نفراز اصحاب نیست، بلکه آخرین نفراز شركت كنندگان در بيعت عقبه است که در مدینه از دنیا رفته است.

محل دفن

در بعضی از کتاب‌ها نوشته‌اند جابر بن عبد الله از کسانی است که در بقیع دفن شده‌اند. همین مطلب از طبقات الکبری فهمیده می‌شود. اما از بعضی احادیث تاریخی به دست می‌آید که او در قبرستان طایفه‌ی بنی سلمه که در غرب مدینه بوده دفن شده است؛ چون که جابر از بنی سلمه بوده است. ابن عساکر حدیثی آورده است که «ابان بن عثمان» والی مدینه به فرزندان جابر پیام داد: هرگاه پدرتان مُرد او را دفن نکنید تا من براو نمازگزارم. وقتی که جابر از دنیا رفت، ابان آمد و پرسید: کجا دفن می‌شود؟ گفتند: آن جا که مردگان بنی سلمه را دفن می‌کنیم. ابن شبّه احادیثی را در فضیلت قبرستان غرب مدینه آورده است. واذ برخی احادیث به دست می‌آید که قبرستان بنی سلمه در آن زمان محل دفن اموات بوده است. به همین دلیل می‌گویند جابر در این قبرستان دفن شده است (تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۹۳-۹۴؛ جامع المسانید، ج ۲۴، ص ۹۱).

نتیجه گیری

یکی از راه‌های عمیق و در عین حال ساده و آسان برای شناخت اسلام و آثار سازنده آن، مطالعه زندگی اصحاب خاص پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام است. آنها که تا آخر عمر در خط پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام بودند و از جانب آن بزرگواران مورد تأیید قرار گرفتند. جابر بن عبد الله انصاری از افراد نادری است که براستی شاگرد فهیم، عارف، پارسا، مجاهد و وارسته پیامبر ﷺ بود. وی بیش از نود سال عمر پربرکت خود را در راه اسلام و گسترش آن صرف کرد و شیمردی مخلص و نستوه، عابدی وارسته و عاشق و عالمی



پرلاش بود. جابر پنج امام را درک کرد، از شاگردان و یاران مخصوص همه آنها بود و در نشراندیشه آنان، سهمی بزرگ داشت. «جابر بن عبدالله انصاری» کسی بود که هم اسلام او را پرورش داد و هم او موجب رشد و گسترش اسلام شد. او در این میدان، گوی سبقت از همگنان ربود و چنان درخشید که وی را از «اصفیا» می‌دانند.

او به دو موضوع، که در مکتب اسلام بسیار مهم و سرنوشت ساز است، اهمیت بسیار می‌داد:

أ) پاسداری و نگهبانی عمیق و جدی از خط راستین ولایت و رهبری امامان برحق،

ب) نقل و نشر احادیث پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام و گسترش فرهنگ اسلام.

او چنان به نشر روایات اهمیت می‌داد که در تمام کتب روایی مذاهب اسلامی، نام او به عنوان ناقل حدیث و ناشر فرهنگ اصیل اسلامی می‌درخشد. پس ضرورت دارد برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر زندگی این بزرگوار تحقیق و مطالعه نمود، تا بهره‌گیری از مسیر زندگی وی از آن درس گرفته و در زندگی خود به کار بندیم.

مأخذ و منابع

قرآن کریم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ابن الأثير، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت، لبنان، دار لإحياء التراث العربي، ١٣٨٤ق.

ابن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار بيروت، ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م.

امین، علامه السيد محسن، اعيان الشیعه، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، بي.تا.

حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ١٣٨٤.

دائرة المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، ١٣٩١.

دائرة المعارف تشیع، صدر حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ خرمشاهی، بهاءالدین، تهران، نشر شهید محبی، چاپ دوم، ١٣٨٠.

الشیستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، بوستان کتاب، ١٣٧٩.

الشيخ المفید، الرشاد في معرفة حجج الله على العباده، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٣ق.

صفدی، نکت الهمیان فی نکت الهمیان، به کوشش مصطفی عبد القادر عطا، بيروت دارالكتب العلمية، ٢٠٠٧م.

عالی دامغانی، محمد علی، پیغمبر و یاران، قم، علمیه، چاپ اول، ١٣٤٦.

علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.



- قرائتی، محسن، «بزرگان نابینا»، سپیده آفرین، شماره اول، پاییز ۹۸. ۱۳۸۹.
- قدرت الله عفتی، جابر انصاری، بصیر روشن ضمیر؛ ناظر علمی؛ محمد نوری، نشر: دفتر فرهنگ معلولین؛ بهار ۹۲. ۱۳۹۲
- موسی بجنوردی، کاظم، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.
- مهدی اشتهرادی، محمد، زندگی پرافتخار جابر بن عبدالله انصاری پاسدار حکومت صالحان، پیام آزادی، بی‌تا، ص ۵۵۵۲.
- وانقی، حسین، جابر بن عبدالله انصاری: زندگی نامه و گزیده روایات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- وانقی، حسین، مجله فرهنگ زیارت، جابر بن عبدالله انصاری، اولین زائر اربعین، دیماه سال ۹۲. ۱۳۹۲ شماره ۱۹. ۲۰-۱۹.
- موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، جابر بن عبدالله انصاری.
- میسری، ندا، مرتضوی، سید مهدی، مجله الاهیات قرآنی، تحلیلی از راز ایمان جابر بن عبدالله انصاری به آیه ۸۵ سوره قصص و مساله رجعت، پاییز و زمستان ۹۳-۱۳۹۳ شماره ۳ (صفحه ۲۲-۲۱) از ۱۳۷ تا ۱۵۸.
- پاک نیا تبریزی، عبدالکریم، مجله مبلغان، یک قرن و فادری جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله همنشین هفت مخصوص عالیات، آبان و آذر ۹۳-۱۳۹۳ شماره ۱۸۳ (صفحه ۹-۱۰) از ۱۱۰ تا ۱۰۲.
- اسدی، محسن، مجله میقات الحج (عربی)، شخصیات من الحرمین الشریفین (۱۶)؛ جابر بن عبد الله الأنصاری، پاییز ۸۲-۱۳۸۲ شماره ۲۰ ISC (صفحه ۳۴-۳۳) از ۱۶۲ تا ۱۲۹.
- محمد بن احمد قرطبي، الجامع لاحکام القرآن، بیروت ۱۹۸۵/۱۴۰۵؛ عباس قمی، تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، تهران ۱۳۶۹؛ محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، (تلخیص) محمد بن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش.
- ابن شبه نمیری، کتاب تاریخ المدینة المنورۃ: اخبار المدینة النبویة، جدّه: چاپ فهیم محمد شلتوت، ۱۳۹۹/۷۹-۱۹، قم: چاپ افست، ۱۳۶۸ ش.
- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: چاپ هاشم رسولی محلاتی، بی‌تا.
- محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم ۱۴۱۶؛ یوسف بن عبد الرحمن مزّی، تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، چاپ بشار عواد معروف، بیروت ۱۴۲۲/۲۰۰۲.